

محمد زارع\*

# غزالی

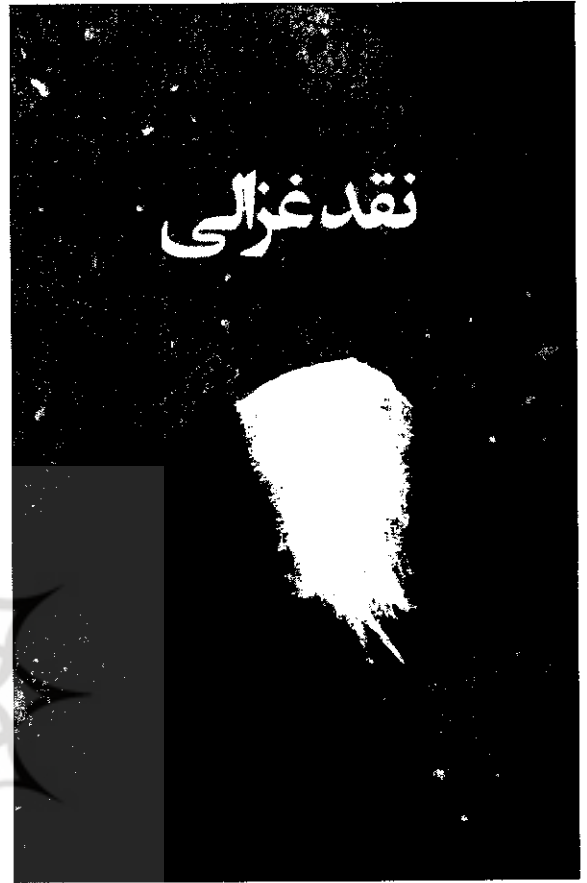
## کلام اشعری و عقل روشنگری

غزالی براساس جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی و نام‌جویی او شکل گرفته است. او دینداری، اشعریت، تصوف و مخالفت غزالی با فلاسفه و دشمنی سرسخت‌اش با شیعیان باطنی اسماعیلی، و در یک کلام کل حیات فکری و عملی او را، بر مبنا و محور عطش و تمنای درونی سیری‌ناپذیر غزالی نسبت به قدرت و جاه و نزدیکی به حاکمان وقت تفسیر کرده، و هدف اصلی در جمیع کارها و موضعگیری‌های او را مشروعیت بخشیدن به قدرت خلیفه و سلطان دانسته است. چون اشعریت مکتب کلامی مطلوب خلافت بغداد بود، غزالی قویاً و به نحو جدلی کمر به دفاع از آن، در برابر مکتب معتزلی و فلسفه، می‌بست؛ یا از آنجا که خلافت دشمنانی خطرناک‌تر از اسماعیلیه نداشت، غزالی هر چه در توان داشت با گزنده‌ترین و کینه‌توزانه‌ترین عبارات برضدشان کتاب می‌نوشت و حتی آنان را بدتر از کافران به شمار می‌آورد و می‌گفت چون آنان

۱. کتاب نقد غزالی؛ تحلیلی از خردورزی و دینداری امام محمد غزالی اثر دکتر یحیی یثربی، مدرس حکمت و عرفان اسلامی و مؤلف چندین کتاب در این دو حوزه، است که در آن به انتقاد از منش، بینش، افکار، اعمال و گرایش‌های عمده ابو حامد غزالی، شخصیت بسیار مشهور و در عین حال از بسیاری جهات مجهول و شگفت‌انگیز عالم اسلام، پرداخته شده است. یثربی قبل از این نیز دو جلد کتاب با عنوان عیار نقد نوشته و اهم مسائل و مباحث حکمت متعالیه ملاصدرا را نقد و ارزیابی کرده است. حرکت و رویکرد انتقادی او و گام‌هایی که در شناخت و سنجش عناصر و مؤلفه‌های سنت تفکر فلسفی خودمان برداشته - هر چند گام‌های بسیار ابتدایی و اولیه‌اند - در نوع خود تازه و معتنم و البته ضروری‌اند.

۲. برداشت و تلقی کلی دکتر یثربی از شخصیت کلیدی و تأثیرگذار و تمام عقاید و اعمال و جهت‌گیری‌های کلامی - سیاسی

## نقد غزالی



نقد غزالی؛ تحلیلی از خردورزی و دینداری امام محمد غزالی  
دکتر سید یحیی یثربی  
انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ اول، ۱۳۸۴

و دین و انصاف، کار را به جایی کشانده است که شاید به تعبیر ابن رشد، «شرارت» عنوان مناسبی برای تلاش‌های فریکارانه او باشد» (همان، ص ۱۳۳ - ۱۳۴). یثربی این سخن زکی مبارک را به نشانه تأیید بسیار همدلانه آن چند بار در کتابش تکرار می‌کند که «در حقیقت، غزالی یکی از فتنه‌های دوران گذشته بود...» (همان، از جمله ص ۱۳ و ۱۶۵).

۳. در بخش‌های مربوط به اندیشه غزالی، سعی و جهد نویسنده کتاب مصروف تبیین شک غزالی می‌شود. شاید از پرسامدترین مفاهیمی که نویسنده در نقد آرا و عقاید غزالی به کار می‌بندد، مفاهیم فردیت، تکیه بر استقلال عقل، آزادی اندیشیدن و اصطلاحات و ترکیب‌هایی از این قبیل باشد.

به نظر مؤلف، شک غزالی اساس فلسفی درست و واقعی ندارد و صرفاً یک نوع بازی و نمایش بوده است، همان‌طور که خود

خلافت عباسی را برحق نمی‌دانند، «باید کشته شوند و روی زمین از کتافت آنان پاک گردد» (یثربی، ص ۱۴۳)؛ یا چون مشایخ صوفیه مورد احترام خلفا و سلاطین و مورد توجه و عنایت مردم بودند، غزالی ادای صوفیان درمی‌آورد و ردای مشایخ می‌پوشید و قس علیهذا. مؤلف کتاب برای آرا و برداشت‌های خود شواهد و قراینی از آثار خود غزالی و منابع تاریخی آن دوره ارائه می‌کند مثلاً از فضائح الباطنیه نقل می‌کند که چطور غزالی از المستظهر (خلیفه شانزده ساله) به عنوان جانشین بحق و شایسته پیغمبر تکریم و تجلیل کرده و او را واجد همه شرایط و صلاحیت‌های لازم برای خلاف دانسته و برای این مقصود چه مغالطه‌ها که مرتکب نشده و چه تملق‌ها و چاپلوسی‌ها که نکرده است. او در بیشتر حوادث سیاسی آن روز از جمله در حذف‌ها، سرکوب‌ها و قتل‌ها دست مخفی داشته است. «غزالی در سرسپردگی به قدرت و زیر پانهادن عقل و منطق

روشننگری «عقل تنها»، و اصالت و تقدم فرد (فردگرایی)، انسان-محوری، تکیه و تأکید صرف بر عقل و تجربه انسانی و گسست جدی از سنن، مرجعیت‌ها و منابع بررسی تشدّد پیشین و جرئت پرسش و شجاعت فهمیدن از امّهات مفاهیم و مقولات و شعارهای دوره روشننگری غرب‌اند و یثربی با استفاده از همین‌ها، از منظر روشننگری و تجدد و از موضع قبول همین مفاهیم و مقولات به نقد اندیشه غزالی پرداخته است. او غزالی را با دکارت قیاس کرده و به این نتیجه رهنمون گشته که چون مفهوم فردیت و اصالت عقل و توجه به اختیار و آزادی فرد انسانی برای تفکر فلسفی، از نتایج و لوازم شک دکارته بوده‌اند اما در عوض نه تنها شک غزالی به چنین امور و مقولاتی نینجامیده بلکه اصلاً اینها در نزد غزالی هیچ معنای محصلی نمی‌توانستند داشته باشند، پس شک آن دو هیچ ارتباطی به هم ندارد. در واقع، بخش اعظم نقد نویسنده کتاب در خصوص خردورزی غزالی به اثبات این گزاره اختصاص یافته است که غزالی و دکارت هیچ ربطی به هم ندارند و کاملاً در جهت مخالف هم حرکت کرده‌اند (همان، ص ۵۵ - ۵۷). همین جا باید درنگ کرد و از نویسنده کتاب پرسید که نقد سنت تفکر حکمی و کلامی گذشته ما از جمله آرا و عقاید غزالی، براساس معیارها و اصل‌های تفکر فلسفی روشننگری قرن هجدهم مغرب زمین مثل اصالت عقل، اصالت فرد و آزادی او و به طور کلی با سوژه محوری مدرن، چه معنایی از معانی و چه محلی از اعراب می‌تواند داشته باشد؟ - البته مخاطب این پرسش فقط مؤلف کتاب مورد بحث ما نیست بلکه همه نویسندگانی هستند که مبنای انتقادشان از سنت تفکر خودمان، ظواهری از عناصر و مؤلفه‌های تفکر فلسفی

غزالی شک را بیماری و آفت روحی دانسته است. زیرا غزالی اساساً با «اصل تفکر و اندیشیدن» (همان، ص ۱۵۸) مخالف است و همواره تابع وضع موجود فکر و زندگی می‌کرده و هیچ‌گاه صاحب و طرفدار تفکر مستقل شخصی نبوده است. او شک غزالی را با شک دکارت مقایسه می‌کند و شک دکارت را طلیعه فلسفه و فکر جدید، عقلانیت، فردگرایی، انسان‌گرایی و آزادیخواهی و به طور کلی، آن را بذر اولیة همه محصولات پسندیده تمدن جدید غرب می‌داند اما در برابر آن، شک غزالی را نقطه آغاز مخالفت با عقل‌گرایی، ضدیت با فلسفه، سرکوب فردمحوری و انسان‌گرایی و به طور کلی بانی و باعث ترویج و توسعه تصوف عقل‌گریز و اشعریت عقل‌ستیز و دیگر جریان‌های مشابه قلمداد می‌کند.

۴. اما این بخش از آرای نویسنده کتاب بسیار بحث‌برانگیز است و نمی‌توان بی‌تأمل از آن گذشت. می‌دانیم که قول به اصالت عقل قائم به ذات و خودبسنده و مستقل یا به قول فیلسوف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

روشنگری و مدرنیسم است، به خصوص کسانی از عرب زبانان متجدد که به تازگی متوجه وجود این رشد در عالم شده‌اند و سخت مشغول قرائت متجددانه از این فقیه مسلمان و شارح عاشق ارسطو هستند. البته باز استعداد این رشد برای چنین قرائت‌هایی بیشتر از دیگر اندیشمندان دوره اسلامی است - مگر امروزه جزو مسلمات و مشهورات تاریخی نیست که غزالی اشعری مسلک ضد فلسفه و ضد عقلانیت که حتی به عنوان نماینده تام الاختیار و حجت موجه خلافت اسلام سنی که کتابی در تکفیر فیلسوفان مسلمان نوشته، نمی‌توانست عقل‌گرا، سوژه‌محور و قائل به آزادی فکر فلسفی و به تبع آن، آزادی‌های فردی و سیاسی و اجتماعی باشد.

در مقابل، مگر جزو واقعیات اثبات شده و مسلمات گزارش‌های تاریخی فلسفه نیست که شک دکارتی و ضابطه معروف «من فکر می‌کنم...» (کوگیتو) نقطه ارشمیدسی فلسفه جدید و بن و بنیاد تمام اندیشه‌های فلسفی روشنگری، ایدئالیسم آلمانی و دیگر جریان‌ها و مکتب‌های مهم بعدی فلسفه غرب بوده است؟ و البته باید یادآور شد که همین مفهوم «سوژه» و اصالت آن، دهه‌هاست که در غرب در جریان‌های فکری موسوم به مکتب انتقادی و پست مدرن در معرض جدی‌ترین انتقادات فلسفی قرار گرفته است. کسی که به اصول اعتقادی سنت اشعریت و مبانی نظری اندیشه‌های فلسفی قرن هفدهم و هجدهم غرب واقعا و عمیقا آشنا باشد مگر نسبتی غیر از تقابیر و تباین میان آن دو می‌بیند؟ مگر نشان دادن این تقابیر و تباین نیاز به بحث و عرضه شواهد و قراین و اقامه استدلال و نوشتن کتاب دارد؟

نگارنده این سطور، نخست از کار مؤلف کتاب که نسبت تباین میان غزالی و دکارت را با هم مقایسه و تطبیق کرده و در نهایت اثبات نموده که این دو غیر از هم‌اند، دچار شگفتی و تعجب بود، اما بعد دو وجه برای آن پیدا کرد: وجه اول، که خود نویسنده هم در کتابش به آن اشاره کرده، پندار «آنچه خود داشت...» و احساس استغنائی فکری عده‌ای است که خیال می‌کنند که غزالی قرن‌ها قبل از دکارت، شک دکارتی را به فلسفه و اندیشه بشری عرضه داشته و نیز سده‌ها پیش از هیوم، اصل علیت را مردود اعلام کرده و به هر حال، هردوی این فیلسوفان اروپایی وامدار غزالی ما هستند (ابراهیمی دینانی، ص ۹ - ۵۴).

بنابراین، دکتر یثربی هم وظیفه خود دانسته که این توهم

را ابطال نماید (یثربی، ص ۴۳ - ۴۵). اما مگر ادعای کسانی که غزالی را دکارت و هیوم عالم اسلام و حتی برتر از آن دو دانسته‌اند، چیزی جز حاصل جهل نسبت به مقدمات و مبانی و نتایج بحث طرفین بوده و در نتیجه انعکاسی جز بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به دیدگاه چنین مدعیانی دارد که اینک دکتر یثربی با سعی و جهد وافر بکوشد آن را مورد انتقاد قرار دهد؟

وجه دوم هم رویکرد کسانی است که در پی آن‌اند که از غزالی به عنوان یکی از «روشنفکران دینی» (سروش، ص ۳۲۶) مایه‌های ایدئولوژیکی برای عقاید و اهداف و اغراض سیاسی خود و همچنین برای ظواهری از پلورالیسم و لیبرالیسم ایرانی خاص خودشان استنباط و استخراج کنند. از این لحاظ هم مقایسه یثربی باید مفید این فایده باشد که اساسا جریان کاملا متجدد ماب «روشنفکری دینی» و رویکرد به ظاهر عقل‌گرا، پلورالیستی، لیبرالیستی و آزادیخواهانه آن را با غزالی ضد عقلانیت، ضد فردیت و مخالف آزادی و به تبع ضد پلورالیسم چه کار و چه نسبت!

می‌گیرد که علیه آنان در کتابش موضع گرفته است، همان افرادی که اصول، اندیشه‌ها و آرای جدید روشنگری را در سنت فرهنگی و فلسفی خودمان ردیابی می‌کنند و از آن جمله شک دکارت و شکاکیت هیوم را در غزالی می‌یابند. ولی یثربی همان اصول و تفکرات را در خود دین اسلام می‌بیند. بدین سان، معلوم می‌شود که مبانی فلسفی رنسانس و روشنگری از جمله اصالت عقل، فردیت، آزادی و در یک کلمه «سوژه دکارتی» در دین ما موجود بوده و امثال غزالی با مخالفت‌های‌شان با عقلانیت، و گرویدن‌شان به اشعریت و تصوف، نگذاشته‌اند مسلمانان راهی را بروند که غرب بعد از گذشت قرن‌ها آن را یافته و بدان افتاده است. دکتر یثربی، بی‌هیچ درنگ و تأملی و بی‌هیچ توضیح و تفسیری، مقصود از تعقل، تفکر، تفقه و تدبیر قرآنی را با عقل انتقادی و سوژه اندیشنده مدرن یکی می‌گیرد و به خلط عجیب اما شایع و رایجی دست می‌زند؛ تا آنجا که حتی خردگرایی معتزلی را همان راسیونالیسم

شاید به تسامح بتوان گفت که نقد غزالی با معیارهای دوره روشنگری به نقد کسانی می‌ماند که آل احمد و شریعتی را از منظر لیبرالیسم و ایده حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی ایرانی متولد بعد از دوم خرداد هفتاد و شش و با آب و تاب فراوان می‌بینند و می‌سنجند. حال آنکه روشن است که نسبت این دو نویسنده با آموزه‌های لیبرالی اساساً نسبت تباین است و قیاس و نقد دو امر متباین از منظر یکدیگر به چه معناست و چه حاصلی می‌تواند داشته باشد؟

۵. اما همه بحث با مؤلف کتاب نقد غزالی،

به مطالب مذکور محدود نمی‌شود. چه،

ناگهان لحن و فحوا و شیوه سخن گفتن

دکتر یثربی تغییر پیدا می‌کند و

دیگر غزالی را با ترازوی روشنگری

تجدد نمی‌سنجد بلکه این بار

را با ملاک اصالت انسان

اصالت عقل موجود در

دین اسلام مورد انتقاد قرار

می‌دهد. او می‌گوید، غزالی

نقش بسیار مهمی در ستیز با

«اصالت و اعتبار انسانی که

دستاورد دین اسلام بود» داشته و

«با تخریب فلسفه و اعتزال و تأیید

اشعریت و تصوف، ارج و اعتبار انسان

را، به درجه انسان مسیحیت تحریف

شده پایین آورد» (یثربی، ص ۶۴-۶۵).

زیرا «اسلام دینی است که اساس الاهیات

و باورهایش، چیزی جز عقل و هوش بشر نیست. در

قرآن جابه‌جا تکیه و تأکید بر شعور، تعقل، تفکر، تدبیر، تفقه، نظر و

برهان است و نفی تقلید در اصول و ضروریات» (همان، ص ۷۲). مؤلف

کتاب، غزالی را از این لحاظ، یعنی از لحاظ ضد تعقل و ضد آزادی

فکر و اندیشه بودن، در واقع ضد دین اسلام هم تلقی می‌کند. لذا در

همین نقطه، او خواسته یا ناخواسته، در جبهه همان کسانی قرار

مدرن و لازمه آن را باور به اصالت انسان، یعنی اومانسیم می‌داند و عقل و حسن و قبح عقلی مطرح شده در مکاتب کلامی مثل معتزله را با اصالت عقل و سوژه مداری مدرن یکسان می‌پندارد (همان، ص ۸۰).

نویسنده کتاب می‌نویسد که غزالی «با اعلام تصوف به عنوان مکتبی که دقیقاً عین اسلام است... به دین اسلام که متکی بر عقل و اندیشه است، چهره عقل ستیز و عقل گریز داده و از اوج و اعتبار آن کاسته است» (همان، ص ۱۰۶). پس بنا بر نظر نویسنده می‌توان چنین نتیجه گرفت که چون غزالی عقل ستیز بوده، دین ستیز هم بوده است! زیرا عقل گرایی در خود دین موجود است. اما به راستی چگونه می‌توان به این سادگی به چنین یکسان انگاری رسید و تعقل و تدبر و تفقه دینی و قول دینی در باب کرامت و شرافت انسانی را با سوژه مداری مدرن یکی فرض کرد. سوژه مدرن متعلق به بشر و فلسفه دوره جدید غرب است و با اصالت و محوریت یافتن همین سوژه، انسان به مرکز و محور هستی و موجودات جهان تبدیل شده و در جای خدا نشست و کار خدایی می‌کند. آن تعقل و تدبر و کرامت و اختیاری که برای آدمیان در ادیان و به خصوص دین اسلام مطرح و ملحوظ شده، مسلماً برای اثبات محوریت انسان در برابر خدامحوری و در جهت تأکید صرف بر عقل و تجربه زمینی انسان و بریدن از تعالیم و آموزه‌های آسمانی نبوده و نیست. حتی شاید به همین راحتی نتوان نوشت که «لازمه خردگرایی مزبور [خردگرایی معتزلی]، باور به اصالت انسان (اومانسیم) است. در این مکتب، انسان در مرکز جهان هستی قرار دارد. او با تکیه به قوای ادراکی خود به فهم و تسخیر جهان برخاسته، تکلیف همه چیز، حتی خدا را هم تعیین می‌کند.» (همان، ص ۸۰).

می‌بینیم که تصور نویسنده از عقل گرایی معتزلی صریحاً منطبق است با راسیونالیسم مدرن!

۶ مؤلف کتاب معتقد است که اگر حرکت‌های انحرافی کسانی نظیر غزالی نبود، ما نیز همانند غربی‌ها با استفاده از آثار عقل گرایان مسلمان مثل ابن سینا و ابن رشد، به طرف نوزایی (رنسانس) فکر و فرهنگ می‌رفتیم (همان، ص ۱۵۸). ادعاهایی از این سنخ را که حاکی از نوعی غفلت و خودبینی تاریخی است، بسیاری از نویسندگان اظهار کرده‌اند. مبدأ تاریخ‌ها و سنت‌های فکری و فرهنگی با اراده افراد، ولو بسیار مهم، تأسیس نمی‌شود و همین‌طور با اراده‌های فردی، سنتی فلسفی و فرهنگی تخریب نمی‌شود و به پایان خود نمی‌رسد. درست است که تاکنون فکرها و اندیشه‌ها بوده‌اند که جهان را راه برده و اکنون نیز می‌برند اما تا امکانات و شرایط و زمینه‌های وقوع و پیدایی یک فرایند از همه جوانب فراهم نشود، «فرد»ها و «مورد»ها و «استثناء»ها مدتی ظاهر می‌شوند و عرض اندام می‌کنند و سپس آهسته آهسته کمرنگ گشته و بی‌آنکه

منشأ اثری گردند، در نهایت ناپدید و گم می‌شوند. متفکران اصیل و تأثیرگذار و جریان‌ساز در تاریخ اندیشه پیشاهنگانی هستند که افق‌های روبه‌روی یک سنت و تاریخ و آینده آن را در آثارشان ترسیم و روشن می‌سازند. بیکن، دکارت، نیوتون، هیوم و کانت، هیچ‌کدام به نحو مجزا و تافته جدابافته و کاملاً گسیخته از همه استعدادها و امکانات سنت و تاریخ غرب ظهور و فکر نکرده و منشأ اثر نشده‌اند؛ با ظهور یک دکارت یا یک گالیله تنها تاریخ غرب به اینجا نمی‌رسید. خود دکارت و معاصران او نمی‌دانستند که او پدر و مؤسس فلسفه جدید است بلکه او به این سبب مؤسس و پدر شد که توانمندی‌های آینده و فرزندان و نوادگان بسیاری در بطن همین فلسفه او نهفته بودند و چون آنها قدم به عرصه ظهور نهادند، دکارت پدر نام گرفت. اصلاً مگر نسبت پدری با وجود فرزندان برقرار نمی‌گردد؟ تاریخ و سنت تفکر غربی از هر جهت آماده شده بود که پدر، و بنیانگذار فلسفه جدید متولد شد و به دنبالش قوه‌ها تدریجاً فعلیت یافتند. همین طور می‌توان گفت که اگر زمین تاریخ و سنت فکری و فلسفی ما مستعد رشد بود، مخالفت‌های فردی به اسم ابو حامد غزالی نمی‌توانست جلو آن را بگیرد. همان طور که فردی به نام ابن رشد به فاصله کوتاهی به انتقادات و مخالفت‌های غزالی پاسخ گفت و به دفاع از عقلانیت و فلسفه برخاست اما در عالم اسلام و به خصوص در ایران کسی به موضع ابن رشد و دفاع او از فلسفه توجه و التفاتی نکرد و هیچ کس آثار او را جدی نگرفت اما در عوض، اروپا ابن رشد را یافت، اخذ کرد و اندیشه‌هایش را با اشتیاق تمام خورد و هضم و جذب کرد. پس چنین بگوییم که توان و تحرک و انرژی و امکان بالندگی در سنت فلسفی ما، برخلاف سنت فلسفی غربیان، به پایان رسیده بود که فلسفه ستیزی و عقل ستیزی کسی مثل غزالی دوام پیدا کرده است.

\* دانشجوی دوره دکتری فلسفه در دانشگاه تهران

### منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۰)، **منطق و معرفت در نظر غزالی**، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۲. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷)، **رازدانی و روشنفکری و دینداری**، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ سوم.
۳. یثربی، یحیی (۱۳۸۴)، **نقد غزالی، تحلیلی از خردورزی و دینداری امام محمد غزالی**، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان، چاپ اول.